

زندگی و هدف آن در قلمرو دیانت

عباس عباس زاده^۱

چکیده:

شکی نیست که هدف از زندگی، زندگی کردن هدفمند است؛ اما این که زندگی هدفمند چیست؟ انسانها چه هدفی دارند؟ و چه هدفی باید داشته باشند؟ داستان پرماجرایی دارد. انسان از دیر باز با سوال مهم و سخت چیهستی زندگی و هدف آن مواجه بوده است؛ پرسشی پر پاسخ و یا بهتر است بگوئیم: بی پاسخ و همچنین معنا و هدفی که تحمل رنجها و قبول سختی ها را توجیه کند و مشخص سازد که من از زندگی چه می خواهم؟ و یا بهتر بگوئیم: زندگی از من چه می خواهد؟ تا دیگر در وجود خود جای خالی احساس نکنم. انسان در برابر این پرسشها، گاهی با پاسخهای سطحی از آن عبور می کرده و گاهی با تعمق به بررسی آن می پرداخته؛ اما تلاشهای او برای پیدا کردن هدف زندگی در داخل طبیعت هرگز به جایی نرسیده و می بایست برای تبیین معنی حقیقی زندگی باید به ماوراء طبیعت نظر انداخت. ماورائی که مقصدند و زندگی مادی، مسیر آن بشمار می آید و بدیهی است که تا مقصد، معین نباشد، مسیر معنا ندارد و پیش از همه باید مبدء روشن باشد. به عبارت دیگر، ایمان به مبدء و معاد در معنی دار کردن زندگی شرط لازم و کافی است. ما در این مقاله در صددیم ضمن تعریف زندگی به تبیین غایت آن بپردازیم.

واژگان کلیدی: زندگی، هدف، درک، فعل و عبادت و تقرب

^۱. استادیار دانشکده الهیات و علوم اسلامی دانشگاه تبریز. تلفن: ۰۹۱۲۱۵۳۳۴۹۹

طرح مسأله:

واقعیت این است که در هدف داشتن و نداشتن و تعیین آن هدف، بین انسانها اختلاف نظر وجود داشته و دارد:

۱ - عده ای قائل به هدف داشتن زندگی نیستند؛ چرا که اینان اصلاً قائل به وجود حقیقت نیستند. از نظر اینان همه چیز پوچ و بی هدف است. این نظر نمی تواند درست باشد؛ چرا که لازمه اش حکم به پوچی همین اندیشه ی پوچی است.

۲ - عده ای هدف زندگی را امری خیالی می پندارند و اظهار می دارند: همه ی هدفهای انسان، تخیلی است و واقعیتی در جهان خارج وجود ندارد و انسان در زندگی خود دائماً به سمت هدفهای تخیلی در حرکت است و زندگی، فاقد معنای ذاتی است و انسان خود به آن معنا می بخشد. (فردنگر آدلر)

این دو عقیده، اولاً حیات را به عنوان یک ضرورت غیر قابل تحمل و تنفر آمیز جلوه می دهد. ثانیاً همه چیز را خیالات معرفی می کند و وجود واقعیاتی نظیر زشت و زیبا، بایستگی و شایستگی، خوب و بد، متغیر و ثابت و ... را انکار می کند و در نتیجه، هنجارها و ناهنجاریها در هم مخلوط می شود و ارزش ها فرو می ریزد و ثالثاً ناچار است یا اندیشه ای ناراحت کننده داشته باشد، یا به کلی از اندیشه بگریزد و خود را از هوشیاری بیندازد.

۳ - عده ای هدف زندگی را ترک لذت و تن دادن به ریاضت ها می دانند به طوری که آسایش تن با آرامش نفس در تضاد است. این نظر راه افراط را پیموده است.

۴ - برخی هدف زندگی را کسب شادی و لذت بیشتر و دوری از غم و رنج می دانند که باید خراباتی بود و آن را غنیمت شمرد. اینان نیز دچار افراط شده اند.

۵ - برخی هدف زندگی را بهره مندی و در نتیجه آرامش و آسایش دنیوی و اخروی دانسته اند؛ اما دنیا را اصیل و آخرت را تبعی دانسته اند یعنی پاداش و کیفر آخرت نیز برای تبعیت از فرامین پیامبران است و فرامین پیامبران نیز برای عدالت و اصلاح دنیا است.

۶ - برخی دیگر هدف زندگی را بهره مندی و در نتیجه آرامش و آسایش دنیوی و اخروی دانسته اند؛ اما آخرت را اصیل و دنیا را طفیلی معرفی کرده اند و گفته اند: دنیا مزرعه آخرت است و برای داشت و برداشت بهتر، باید کاشت مناسبتر داشت.

۷ - برخی دیگر به برکت راهنمایی های انبیاء و اولیاء، هدف زندگی را همان هدف بعثت و هدف بعثت را همان هدف خلقت می دانند که همان پیوند مبارک بین تکوین و تشریع و در نتیجه وصول به بی نهایت و تقرب به خدا است اینان حتی هدف زندگی را نجات از آتش جهنم یا وصول به نعمتهای بهشتی نمی دانند بلکه خدا را شایسته عبادت می شمارند و درصددند به عنوان خلیفه خدا، خود را مظهر نام ائمه و صفات حق تعالی قرار دهند که هدف نهائی انسان است امیر المومنین می فرمود: «من خدا را به خاطر طمع در بهشت عبادت نمی کنم.»

وچنین هدف والایی، هیچ منافاتی با اهداف متوسط و قریب ندارد. بدین منظور باید ابتدا ماهیت انسان و استعدادهای نهفته در آن رامشخص ساخت و دانست که چه کمالاتی برای انسان امکان دارد؟

و ما در اینجا به دنبال تبیین همین هدف هستیم؛ چرا که انسان یک موجود دو بعدی است و غیر از جسم، روح دارد و غیر از لذت جوئی حسی، عقل دارد و لذا باید دنبال کمالی باشد که در آن، هم لذت باشد، هم عشق، هم خدمت به خلق، هم رشد، هم بهشت و هم خدا و نباید رشد مادی، رشد معنوی را تحت الشعاع قرار دهد.

ضرورت طرح مسأله:

طرح این مسأله با عنایت به موضوعات مطروحه ذیل ضرورت می یابد:

۱ - انتخاب هدف در زندگی، موجب تمرکز قوای فکری و وحدت وجود انسان می شود و جلوی هدر رفتن نیروهایش را می گیرد.

۲ - آن کس که می داند از زندگی چه می خواهد، در مقابل حوادث، غافلگیر نمی شود و می تواند در امور گوناگون زندگی، سرعت عمل، انتخاب موثر و قاطع، جدیت، تحرک، صراحت و اعتماد به نفس و ... داشته باشد.

۳- هدف داشتن در زندگی، باعث می شود انسان راحت تر دست از هوا و هوسهای بی اساس بردارد و به هدف والا بیندیشد.

۴- هدف به زندگی معنا می بخشد و نداشتن هدف روشن در زندگی، انسان را دچار سرگردانی می کند؛ چرا که حل تعارضها و تردیدهای شکننده ی زندگی، تنها در سایه ی انتخاب هدف، میسر می شود.

۵ - مدیریت زمان و برنامه ریزی، تنها در سایه ی انتخاب هدفهای قریب، متوسط و بعید و اولویت بندی بین آنها، مقدور خواهد بود. انسان باید فرصتها را خود بسازد و منتظر فرصتها نماند.

۶ - خارج شدن از روزمره گی ها، پرهیز از تقلید کورکورانه، دور شدن از راهی که مقصد نیست و ... از آثار دیگر هدف داشتن در زندگی است.

۷- در زندگی هدف دار، یک هدف نهایی وجود دارد که همه چیز در راستای رسیدن به آن است لذا اهداف درجه بندی شده و انسان از مطلق تراش ها رهایی می یابد.

به هر حال، این قانون زندگی است که انسانی در فردا به دستاوردی می رسد که امروز، رویائی در سر داشته باشد.

هدف:

هدف یکی از علل چهار گانه یعنی علل مادی، فاعلی، صوری و غائی است؛ با این تفاوت که هم در اول است و هم در آخر؛ یعنی چیزی است که فاعل هر کاری آن را در ابتدای کار لحاظ می کند به طوری که اگر لحاظ نمی کرد، هرگز آن فعل را انجام نمی داد و در آخر به آن هدف می رسد. مثلاً اگر هدف از ساختن خانه یا ماشین، سکونت و حمل و نقل است، سازنده آنها، هم در اول آنها را مد نظر قرار می دهند و هم در آخر آن را تأمین می کنند.

علامه ی جعفری در تعریف هدف می فرماید:

«هدف عبارت است از آن حقیقت منظور که آگاهی و اشتیاق بدست آوردن آن، محرک انسان به سوی انجام دادن حرکات معینی است که آن حقیقت را قابل وصول می سازد.»^۲

همانطور که از این تعریف بر می آید: آگاهی و حرکت، دو رکن زندگی است که در ادامه به عنوان معنی زندگی به توضیح آن می پردازیم.

مراحل رسیدن به هدف:

برای رسیدن به هدف، هر هدفی که باشد، مراحل را باید طی کرد که به شرح ذیل است:

^۲. فلسفه و هدف زندگی، ص ۲۴.

۱ - لیست بندی هدفها ۲ - اولویت بندی هدفها ۳ - زمان بندی هدفها ۴ - ایجاد انگیزه برای هر هدف ۵ - برنامه ریزی برای رسیدن به هدفها ۶ - اقدام و شروع حرکت در مسیر هدف و تلاش برای رسیدن به آن. زندگی و هدف آن:

در این دنیا ما انسانها کاری جز زندگی کردن نداریم؛ علامه ی جعفری در تعریف زندگی می فرماید: «زندگی پدیده ای است که انسان به وسیله ی آن حرکت می کند، احساس می کند، لذت می برد و درد می کشد و ...»^۳ اما نباید از ارزیابی کیفیت زندگی خود غافل بمانیم و اسیر روزمرگی ها شویم.

معیار خوب زندگی کردن، داشتن احساس رضایت از لحظه لحظه های زندگی است که بدان خوشبختی گفته می شود و این احساس رضایت، در گرو ارزشی زندگی کردن است؛ یعنی معیارهای ارزشی، انسان را به حقیقت زندگی هدایت می کند و پیامبران الهی و معلمان همواره انسانها را به خود آگاهی، جهان شناسی و خدا شناسی دعوت می کنند و از او می خواهند که قدر لحظه های عمر خود را بداند و آن را که یک پدیده ی بی بازگشت است بی حاصل از دست ندهد.

سوال از هدف و فلسفه ی زندگی یک سوال مهم، دشوار و قدیمی است که بشر در طول تاریخ از خود می پرسیده است و با خود نجوا می کرده که انسانها از زندگی خود چه هدفی دارند؟ و چه هدفی باید داشته باشند؟ علی (ع) می فرماید:

رحم الله امرأً علم من أين؟ و فی أين؟ و الی أين؟

خدای رحمت کند کسی را که بفهمد از کجا آمده؟ در کجاست؟ و به کجا خواهد رفت؟

و جوابهای احياناً متضاد یا متناقضی بدان می داده است که همه ی آن ها نمی تواند درست باشد؛ همانطور که نمی تواند غلط باشد و لذا ما باید رأساً به کاوش در این زمینه پردازیم و عبد دلیل باشیم.

این سوال یک سوال بسیار مهم و اساسی است که به ساده گی نمی توان از کنار آن گذر کرد چرا که زندگی را فقط یک بار تجربه می کنیم و این راهی است که فقط یک بار آن را طی می کنیم و لذا باید با دقتی متناسب با موضوع به کاوش پردازیم و ضریب اطمینان بالائی برای یافته ی خود، دست و پا کنیم و لذا سخن گفتن پیرامون هدف زندگی، برای انسانی که برای یک بار یعنی برای اولین و آخرین بار از آن راه عبور می کند، بسیار سخت و شاید غیر ممکن باشد مگر این که دستی از غیب برآید و به آن اشاره و دلالت کند.

گاهی به غلط آنچه را لازمه ی زندگی و یا از اجزای حیات دنیایی بشر بوده و در مواردی ایده آل و توجیه کننده برای بخشی از زندگی به حساب آمده است، هدف برای تمام حیات، تلقی کرده و بر این اساس، دچار زیان بزرگی در زندگی شده و شکست های روحی شکننده ای را متحمل گشته است.

در این باره می توان به کسانی اشاره کرد که بهره مندی از لذت ها و شهوت ها و پرهیز از آلم ها و غضب ها را هدف دانسته اند در حالی که نمی توان هدف جزء زندگی را، هدف کل زندگی قرار داد.

ولی خداوند بلند مرتبه، از آنجائی که خود خالق آسمان و زمین و از جمله انسان است، و به همه ی جهان هستی احاطه ی علمی دارد، رمز و راز آن را از آغاز تا انجام می داند و هدف زندگی و راه رسیدن به آن را به خوبی به ما می آموزد که در مباحث آینده به استناد آیات قرآنی طرح می شود.

اصولاً زندگی و هدف آن را باید از یکدیگر متمایز کرد و آنچه داخل در محدوده ی زندگی است، هدف آن قرار نداد. به عبارت دیگر، هنگام پرداختن به هدف زندگی، باید مافوق حیات طبیعی را مد نظر قرار دهیم. ما نمی توانیم اهداف جزئی را که در کارهای روزمره داریم، هدف کلّ زندگی قرار دهیم.

در خصوص زندگی یکبار سخن از علائم حیاتی است که زیست شناسان آن را به زدن نبض، تنفس، تغذیه، رشد و تولید مثل و می شناسند و می شناسانند که در انسان، حیوان و گیاه مشترک است و این مسائل بیشتر به زنده ماننی مربوط است تا زندگانی .

وقتی از انسان سوال می شود که مثلاً چرا کار می کنی؟ در پاسخ می گوید تا پولی به دست آورم و وقتی سوال می شود پول را برای چه می خواهی؟ ممکن است بگوید: می خواهم غذائی تهیه کنم و سیر شوم و زنده بمانم. در اینجا هر چند یک مرحله از سوالات خاتمه می یابد چون دیگر کسی نمی پرسد که چرا می خواهی سیر یا سیراب شوی و زنده بمانی چرا که یک حق ذاتی و طبیعی است؛ اما اگر سطح سوالات را یک مرحله بالاتر ببریم و بپرسیم که چرا می خواهی زنده بمانی ؟ و زنده می مانی که چه کنی؟ مسأله ی زندگانی مطرح می شود. زندگانی:

در تعریف زندگانی تعبیرات مختلفی آورده شده است؛^۴ به مانند: حرکت از نقص به کمال، شکوفائی تدریجی استعدادها و به فعلیّت رساندن قوا و که این تعریف ها هر چند در خصوص زندگی انسان، حیوان و گیاه صحیح است؛ اما شامل خداوند یکتا که ما معتقدیم او هم زنده است نمی شود. زنده بودن خدا:

برای زنده بودن خدا دو دلیل عقلی و نقلی دلالت می کند: دلیل عقلی این است که خداوند به سایر موجودات حیات بخشیده و فاقد یک شیء نمی تواند معطی همان شیء باشد یعنی اگر موجودی حیات نمی داشت چگونه می توانست به سایر موجودات حیات ببخشد؟ پس خداوند، دارای حیات است. دلیل نقلی همان آیات و روایاتی است که خداوند را زنده معرفی می کند؛ مانند: هو الحی القيّوم،^۵ هو الحی الذّی لایموت و

اما این که گفته شد این تعریفات که برای حیات گفته شده شامل خدا نمی شود، امر بسیار واضحی است؛ زیرا خداوند نقصی ندارد که بخواهد با حرکت تدریجی به سوی کمال حرکت کند، اصلاً خدا فاقد حرکت است و قوه ای ندارد که بخواهد به فعلیّت برسد و استعدادی ندارد که بخواهد شکوفا بشود و ...

اما بقیه ی موجودات همه در حال حرکتند و اصولاً علامت وجود حیات و روح، حرکت و جنبش است و در صورتی که چیزی از حرکت و جنبش بیفتد، پی می بریم که روح از آن هجرت کرده است و حیات ندارد. علما حتی در تعریف فکر هم معتقدند که فکر یک نوع حرکت است و در سایه ی این حرکت است که زایش و رویشی رخ می دهد و مجهولی از انسان حل می شود.

البته امکان ندارد چیزی به طور کلی ساکن و از حیات خالی باشد؛ زیرا حرکت و حیات در تمام هستی، ساری و جاری است و سکون یک مفهوم ذهنی است که مصداق واقعی بیرونی ندارد؛ نه در خدا و نه در جهان هستی.

^۴. مرحوم اقبال در تعریف زندگی گفته است: زندگی در صدف خویش گهر ساختن است.

^۵. بقره، ۲۵۵.

تفاوت انسان با سایر موجودات فقط در این است که حرکت اختیاری وی باید مستند به آگاهی و بصیرت باشد تا یک حرکت انسانی تلقی شود. «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي...»^۶ بصیرت یعنی بینائی دل، معرفت و ادراک و محبت و دلیل.

به هر حال، حالا باید ببینیم منظور از این که خداوند زنده است چیست؟

فلاسفه گفته اند: منظور از حیات در باره ی ذات احدیت، همان درک و فعل است و چون خداوند متعال عالیتین درک و بیشترین و محکمترین افعال را که همان مخلوقات وی است دارد پس نتیجه گرفته می شود که عالیتین درجه حیات را دارد.

و چون علم و عمل او، بی نهایت است، می توان گفت که خداوند، زنده ای است که مرگ ندارد؛ یعنی جهل و عجز از فعل ندارد.

در قرآن آیه ای است که مومنین را دعوت به دین اسلام می کند و آن را مایه ی حیات می شمارد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ...»^۷ حال سوال این است که این آیه، چه نسبتی با تعریف فلاسفه از زندگی دارد؟ واقعیت این است که دین نیز چیزی جز درک و فعل نیست. بخش درک آن همان ایمان است که فوق علم می باشد و بخش فعل آن، همان عمل صالح است که در سایه ی ایمان انجام می گیرد و ایمان و عمل صالح در قرآن هیچگاه از هم جدا نشده و همواره در کنار هم آمده است؛ هر چند پس و پیش شده است و تنها در یک مورد به ایمان تنها وعده ی پاداش داده شده، که مفسرین آن را حمل به جائی کرده اند که میدانی برای عمل نبوده است و الا ایمان بدون عمل صالح به درد نمی خورد.

زنده بودن انسان و سایر موجودات:

حال که معنی زندگی درک و فعل شد باید دید آیا موجوداتی چون جمادات، گیاهان، حیوانات و انسانها دارای درک و فعل هستند تا آنها را زنده بدانیم و بنامیم یا نه؟

برخی گفته اند: همانطور که تعریف زندگی که برای موجوداتی چون انسان و حیوان و گیاه کردیم، شامل خدا نشد، تعریفی هم که برای زندگی خدا کردیم، شامل گیاه و حیوان نمی شود؛ در حالی که اصلاً چنین نیست و همه ی موجودات به حکم این که موجود است، دارای شعور و تأثیر و بالتیجه دارای حیات است.

قرآن همه ی موجودات را تسبیح کننده ی خدا می داند و لازمه ی تسبیح، درک و شعور است و خود تسبیح، یک فعل است. قرآن در این زمینه می فرماید:^۸

– «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ»^۹

– «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ...»^{۱۰}

– «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ خَلِيماً غَفُوراً»^{۱۱}

^۶. یوسف، ۱۰۸.

^۷. انفال، ۲۴.

^۸. علاوه بر آیاتی که در متن آمده ر. ک. نور، ۳۶ / زمر، ۷۵ / غافر، ۷ / فصلت، ۳۸ / شوری، ۵ / حشر، ۲۴ / اعراف، ۲۰۶ / رعد، ۱۳ / انبیاء، ۲۰.

^۹. جمعه، ۱.

^{۱۰}. تغابن، ۱.

^{۱۱}. اسراء، ۴۴.

- « أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَّاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ »^{۱۲} -

- « سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ »^{۱۳}

دربری از آیات واژه سجده موجودات فعلی است مطرح شده که آن نیز که فرع بردرک است قرآن در این زمینه می فرماید:

- « وَاللَّهُ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً »^{۱۴}

- « أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ »^{۱۵}

دربری از آیات واژه "عبادت" آمده از جمله:

- « إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا »^{۱۶} و بالاخره دربرخی از آیات واژه تسلیم آمده

است از جمله: « أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَغْبُونَ وَلَهُ أَسْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً »^{۱۷} و واژه های

سجده، عبادت و تسلیم مستلزم فعلی است که مستلزم درک می باشد.

- از این ها گذشته ما می بینیم که اگر تکه آهنی را در محل مرطوبی قرار دهیم، اکسید می شود. از خود

می پرسیم این اکسید شدن همان درک و فعل نیست؟ آهن از کجا دانست که در جای رطوبی قرار گرفته

است؟ و چرا اکسید شد؟

در گیاهان هم اگر دقیق شویم خواهیم یافت که از افعال آگاهانه برخوردارند؛ به عنوان مثال وقتی نهال کوچکی را در کنار درخت تنومندی به صورت قائم بر زمین می کاریم، می بینیم که این نهال کوچک به تدریج خود را از درخت بزرگ دور می کند و کج می شود. گویا فهمیده است که باید در خلاف جهت درخت تنومند حرکت کرد تا از نور و دی اکسید بیشتری بهره برد و یا دانه ای را در زمین می کاریم وقتی شکافته می شود اولاً رو به سوی بالا رشد می کند و خاک های ریز را با غرور به کنار می زند و ثانیاً وقتی سرش به سنگی سفت و سخت می خورد، تشخیص می دهد که اینجا جای تواضع است و برای رشد بیشتر باید خم شود و دست از تکبر بردارد و این چیزی جز درک و فعل نیست که حتی برخی از انسانها هم از این اندازه درک و فعل برخوردار نیستند.

اما حیوانات هم درک و فعل دارند و زندگی آنها نیز در گرو همین علم و عمل تأمین می شود و ادامه می یابد و علائم این درک و فعل در جزئیات زندگی آنها کاملاً مشهود است و نیازی به تمثیل نیست. قرآن در داستان حضرت سلیمان به فهم هدهد و مورچه اشاراتی دارد که می تواند حاکی از فهم حیوانات باشد.

اما انسان؛ واقعیت این است که زندگی انسان چیزی جز درک و فعل نیست و درجه ی برخورداری از حیات به همین دو عامل بستگی دارد و چون انسان موجودی مختار است بین انسانها از زمین تا آسمان از این دو جهت فاصله وجود دارد، چرا که خودش تصمیم می گیرد که چقدر یاد بگیرد و چقدر از یاد گرفته هایش را به کار ببندد؟ سعادت انسان همان تقویت دو بال علم و اراده است یعنی آگاهی و دانایی و قدرت و توانایی. سعادت مند کسی است که

^{۱۲}. نور، ۴۱.

^{۱۳}. حدید، ۱.

^{۱۴}. رعد، ۱۵.

^{۱۵}. حجر، ۱۸.

^{۱۶}. مریم، ۹۳.

^{۱۷}. آل عمران، ۸۳.

هر چه بخواهد بتواند والته برای خودش هم نیازمند علم است. در قرآن بیش از سیصد آیه مردم را به تفکر، تذکر و تعقل دعوت می کند و یا به پیامبر استدلالی را برای اثبات حقّی یا از بین بردن باطلی می آموزد تا چراغ راه و حرکت آنان باشد.

معروف است که عالمی وارد روستائی شد و با ملاحظه ی سنگ نوشته هائی که بر سر قبر بود، سوال کرد که چرا در اینجا همه جوان مرگ شده اند؟ پاسخ دادند که اینها جوان مرگ نشده اند بلکه مدتی را که به تحصیل علم پرداخته اند جزو زندگی شان بحساب آمده و این حقیقتی است که در تاریخ و فرهنگ ما ثبت شده است. حال ارزش علم چقدر است و شرط عمل از چه جایگاهی برخوردار است، خود بحثی مبسوط دارد که در این مختصر نمی گنجد.

مولانا می گوید:

علم آن باشد که جان زنده کند مرد را باقی و پاینده کند

درک و فعل به شرط انضمام:

مطلبی که به عنوان تبصره باید تذکر داد این است که درک و فعل، به شرط اجتماع، زندگی را تشکیل می دهد؛ نه به صورت منفرد که هر کدام، پنجاه درصد زندگی باشد و لذا اگر هر دو در یکجا جمع شود، زندگی شکل می گیرد والا همانطور که اگر هیچکدام نباشد، زندگی نیست، اگر هم یکی باشد و یکی نباشد، دو حالت به وجود می آید که هر کدام، عین مرگ و نابودی است و چه بسا نبود هر دو بهتر از بودن یکی از آنها به طور انفرادی است؛ چرا که:

۱ - اگر علم باشد، عمل نباشد: همان عالم بی عمل می شود که آیات و روایات زیادی در مذمت آن وارد شده که از آوردن آنها در اینجا خود داری می شود.

۲ - اگر عمل باشد، علم نباشد: همان حرکت فاقد بصیرت است که در این زمینه نیز آیات و روایات زیادی آمده که حاکی از مضر بودن چنین حرکتی است و ما فقط به دو مورد از آن اشاره می کنیم:

۱ - قال رسول الله(ص): یا ابن مسعود! اذا عملت عملاً فاعمل بعلم و عقل و ایّاک و أن تعمل عملاً بغیر تدبیر و علم فانه جلّ جلاله يقول: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزْلَهُمَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا...»^{۱۸}

۲ - قال الصادق(ع): «العامل علی غیر بصیره کالسائر علی غیر الطريق، لایزیده سرعه السیر الا بعداً»

در حالی که اگر هیچکدام نباشد، بهتر است؛ چرا که ابتداء به انسان گفته می شود: چرا عمل نکردی؟ و وی در پاسخ اظهار خواهد داشت: یاد نگرفته بودم. آنگاه از جهت عدم عمل بخشیده می شود و سوال از عدم علم خواهد شد که چرا یاد نگرفته بودی؟ که در این صورت، اگر جاهل قاصر باشد، باز هم معاف خواهد شد و فقط در صورتی که جاهل مقصر باشد، مستحق عقاب خواهد گردید. پس همانطور که ملاحظه می شود در نبود هر دو، احتمال معافیت وجود دارد؛ در حالی که در علم بی عمل و عمل بدون علم، راه نجاتی وجود ندارد.

موضوعی که از این مطالب می توان نتیجه گرفت این است که انسان باید با خود دو پیمان ببندد تا در هر دادگاهی چه دادگاه دنیا یا محکمه ی قیامت از اهل نجات باشد: ۱ - هر آنچه را که یاد نگرفت، عذری در یاد نگرفتنش داشته باشد. ۲ - و هر آنچه را که یاد گرفت، باید به کار بست. و الا امکان رهایی وجود نخواهد داشت.

^{۱۸}. نحل، ۹۱.

^{۱۹}. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۱۱.

اعم از آن که آن علم، مربوط به حوزه دنیا باشد که به عنوان واجب کفائی به منظور رفاه دنیوی آموخته و به کار بسته می شود یا مربوط به حوزه علوم و حیانی باشد که به عنوان واجب عینی به منظور سعادت اخروی تحصیل و سپس عمل می گردد.

ادوار زندگی بشری:

شکی نیست که انسان از وقتی که موجود شده است زنده است. اما سخن در این است که انسان از کی به وجود آمده است؟

حقیقت این است که انسان، ازلی نیست و از طرف ابتداء، بی انتها نیست و به عبارت دیگر، از عدم آفریده شده است و مخلوق است؛ ولی از انتهاء موجودی ابدی است و هرگز از بین نمی رود. علی (ع) می فرماید: خلقتم للبقاء لا للفناء. و لذا لازم است به ادوار مختلف زندگی انسانی نظری افکنیم و هدف هر یک از آنها را کشف کنیم. زندگی انسان ظاهراً شش دوره را شامل می شود:

۱ - دوره ی ذر

۲ - دوره ی اصلاهی

۳ - دوره ی ارحامی

۴ - دوره ی دنیوی

۵ - دوره ی برزخی که همان عالم پس از مرگ است.

۶ - دوره یا عالم اخروی که همان قیامت و حشر و نشر است.

حقیقت این است که همه ی این دوره ها یا عوالم، برای انسان در حکم مسیر و منازل بین راه را دارد؛ چرا که انسان در هیچیک از این مراحل، سکون ندارد و همواره در حال حرکت است و فقط در عالم ششم، حالت ثبات و سکون دارد که می تواند هدف مراحل پیشین بحساب آید ولی مراحل پیشین را نمی توان هدف زندگی قلمداد کرد.

حال ببینیم ما در مراحل قبلی در حال ساخته شدنیم یا نه؟ و آیا خودمان در این ساخته شدن نقشی داریم یا نه؟ با دقت و تأمل در مراحل زندگی در می یابیم که در همه ی مراحل در حال ساخته شدنیم ولی از نظر اختیار داشتن باید گفت: فقط در عالم دنیا، اختیار^{۲۰} شکل می گیرد و انسان، سرنوشت ساز خود می شود و کیفیت زندگی برزخ و قیامت را همین اعمال اختیاری انسان در دار دنیا تعیین می کند و لذا می توان نتیجه گرفت که مهمترین و حساس ترین بخش زندگی هر انسانی، همان حضور وی در دار دنیا است. و حقیقت زندگی چیزی جز اختیار نیست. این اختیار، به صورت اجمالی، در «دروه ی ذر» شکل گرفته که توانسته به سوال «أ لست برّکُم»^{۲۱} پاسخ مثبت دهد و به صورت تفصیلی، در دار دنیا خود را به نمایش می گذارد که آیا بر عهد و پیمان خود استوار است یا نه؟ قرآن در این زمینه می فرماید: «لیس للانسان الا ما سعی»^{۲۲} یعنی کسی که در زندگی سعی نکند، در واقع زندگی را حرام کرده است؛ همانطور که در روایات آمده است که: «ویل لمن ساوی یوماه»

^{۲۰} انتخاب با اراده این تفاوت را دارد که اراده بیشتر برای تغییر دادن شرایط موجود و انتخاب برای جای گزین کردن شرایط مطلوب به کار می رود.

^{۲۱} اعراف، ۱۷۲.

^{۲۲} نجم، ۳۹.

ولی در سایر دوره ها دیگران اختیار دار ما می شوند که همان اجداد یا والدین ما هستند و در سعادت و شقاوت ما بی تأثیر نیستند؛ چرا که زمان اختیار آنهاست و این فرصت تأثیر گذاری بر فرزند و نوادگان، به ما نیز در آینده اعطا خواهد شد.

به هر حال مهمترین مسأله در زندگی دنیوی همین اختیار است که می تواند به زشتیها یا زیباییها تعلق بگیرد و این حسن انتخاب است که نجات دهنده و زیبا کننده ی زندگی است و الا اگر به زشتیها تعلق بگیرد، در جهت ضد هدف حیات حرکت خواهد کرد و همه می دانیم که حسن اختیار، نیاز به دانائی دارد و بدون دانائی، هیچ حرکتی نمی تواند رشد دهنده و پیش برنده باشد. حضرت امیر(ع) می فرماید: «یا کمیل! ما من حرکه الا و انت محتاج فیها الی المعرفة» هیچ حرکتی (نه حرکت کل زندگی بلکه حتی یک حرکت کوچک) نیست مگر این که تو در آن محتاج شناخت و معرفت هستی.

و اگر اصل اختیار و حسن بودن آن را که مبتنی بر دانائی است، نادیده بگیریم، فرقی بین زندگی انسانها و حیوانات باقی نمی ماند چون آنچه در زندگی انسانها وجود دارد، در زندگی حیوانات هم وجود دارد مثل: خانه و لانه، شهوت و غضب، تولید مثل و بچه داری و

و چون همانطور که گفته شد لازمه اختیار خوب، شناخت خوبیها است، خداوند همه ی ابزارهای لازم برای شناخت را در دنیا به ما داده است: از جمله:

۱ - شناخت فطری: « وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا (*) فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا »^{۲۳}

۲ - شناخت حسی: « وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ »^{۲۴}

۳ - شناخت تجربی: یک نوع شناخت تلفیقی است که از تکرار حسّ و حضور عقل تشکیل می شود و لذا روش تجربه نه عقلی محض است و نه حسی محض؛ بلکه ترکیبی از آن دو است که مزایا و محدودیتهای خاص خود را دارد که اینجا مجال بحث و بررسی ندارد.

۴ - شناخت عقلی: عقل، در وجود انسان، پیامبر درونی است. عقل، در تن آدمی، مثل امیر است. عقل، تنظیم کننده ی عادل قوای انسان است.

۵ - شناخت عرفانی و شهودی: که عرفاء از طریق مبارزه با نفس و زدودن غبارهای نشسته بر دل و پیدا کردن صفای باطن، به حقایقی دست می یابند.

۶ - شناخت وحیانی: که خداوند به واسطه ی فرشتگان، حقایقی را بر دل انبیاء فرو می فرستد تا از طریق آنان به بقیه ابلاغ شود.

هر کدام از این شناختها مزایا و معایبی دارد که بشر را وادار می کند دست به دامن همه ی آنها ببرد تا هم پوشانی انجام بگیرد؛ یعنی معایب یکی با مزایای دیگری بر طرف شود و انسان به معرفت کامل برسد؛ ولی با این وصف، حقیقت این است که از میان این شناخت ها آنچه بسیار مهم و اساسی است و شناخت انسان را از لزوم به کفایت،

^{۲۳}. شمس، ۷ و ۸.

^{۲۴}. نحل، ۷۸.

هدایت می کند، همان وحی است که از عالم بالا آمده و صرفاً بشری نیست و لذا می تواند انسان را به عالم بالا هم ببرد.

در قرآن آیاتی وجود دارد که نشان می دهد انسان علم خیلی دارد^{۲۵} و خدا آن را با علمی که در اختیار انبیاء گذاشته است، تکمیل می کند^{۲۶} و عصمت انبیاء و اولیاء نیز در راستای تکریم انسان است به حدی که انسان را نمی توان به دست غیر معصوم سپرد. همانطور که با نوشته به سخنرانی پرداختن، تکریم مخاطب است انبیاء نیز با کتاب آمده اند و حق نداشته اند از خود چیزی بگویند.^{۲۷}

نکته ی دیگری که در اینجا باید اشاره شود این است که ما به اندازه ای که مختاریم، مسئولیم. در روایت است که: «أَمَّا يَدَاكَ اللَّهُ الْعِبَادَ عَلَى قَدَرٍ مَا أَتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا» از این بحث نتیجه ی دیگری هم که گرفته می شود این است که جبریون دیگر نمی توانند حقیقت زندگی را بفهمند و باید آن را بی هدف و لغو قلمداد کنند.

قرآن و زندگی:

در قرآن آیاتی وجود دارد که به مسأله ی حیات اشاره کرده است و ما باید در این آیات تأمل کنیم و به حقیقت زندگی دست یابیم.

قرآن و انواع زندگی:

قرآن زندگی را گاهی بدون قید و مطلق و گاهی با قید دنیا و گاهی با قید آخرت و یا طیبه بیان کرده است که در ذیل به این آیات اشاره می شود:

الف) قرآن در چند مورد حیات را بدون هیچ قیدی استعمال کرده است؛ از جمله:

– «وَلْتَجِدْنَهُمْ أُخِرَاصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ»^{۲۸}؛ یهود را خواهی دید که حریصترین مردم به زندگانی هستند.

– «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^{۲۹}؛ و برای شما در قصاص حیات است ای خردمندان! شاید که تقوی پیشه کنید.

– «قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ...»^{۳۰}؛ موسی (خطاب به سامری) گفت: پس به سزای این کار از میان مردم بیرون رو و با هیچ کس معاشرت مکن؛ زیرا بر تو مقرر شده است که در زندگی خود همواره بگوئی: به من نزدیک نشوید و با من تماس نگیرید ...

– «إِذَا لَأَذْفَنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا»^{۳۱}؛ اگر برکافران تکیه کنی در آن صورت، از عذاب زندگی دوجندان و از عذاب مرگ نیز دوجندان به تو می چساندیم، سپس کسی را که بر علیه ما از تو پشتیبانی کند، نمی یافتی.

^{۲۵}. و ما أوتيتهم من العلم إلا قليلاً.

^{۲۶}. و علمناه من لدنا علماً.

^{۲۷}. و لو تقول علينا بعض الأقاويل لقطعنا منه الوتين / ...إلا وحى يوحى ...

^{۲۸}. بقره، ۹۶.

^{۲۹}. بقره، ۱۷۹.

^{۳۰}. طه، ۹۷.

^{۳۱}. اسراء، ۷۵.

– «يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي»^{۳۲}

– «لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ»^{۳۳}

– «قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^{۳۴}

ب) قرآن در ۶۹ مورد حیات را مقید به «دنیا» کرده است که حاکی از حیات ابتدائی و یا پست که انسان در آن اسیر ماده بوده و دائماً با آن گلاویز است می باشد؛ از جمله:

در برخی از این آیات، به قید دنیا بسنده کرده است؛ از جمله:

– «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»^{۳۵} از این آیه برمی آید ما حتی حقیقت همین حیات دنیوی و مادی رانیز نمی دانیم چراکه به حیات حقیقی زیرا هم بازیگریم و هم تماشاگریم.

– «إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ»^{۳۶}

– «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»^{۳۷}

– «وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ»^{۳۸}

– «أَقْتُمُونِمْ بِنُغْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضِ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» (*) أُولَئِكَ الَّذِينَ اسْتَرَوْا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ»^{۳۹}

– «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ»^{۴۰}

– «زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^{۴۱}

– «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»^{۴۲}

– «الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ»^{۴۳}

– «إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ»^{۴۴}

۳۲. فجر، ۲۴.

۳۳. یس، ۷۰.

۳۴. انعام، ۱۶۲.

۳۵. روم، ۷.

۳۶. مومنون، ۳۷.

۳۷. جاثیه، ۲۴.

۳۸. احقاف، ۲۰.

۳۹. بقره، ۸۵ و ۸۶.

۴۰. بقره، ۲۰۴.

۴۱. بقره، ۲۱۲.

۴۲. اعراف، ۳۲.

۴۳. اعراف، ۵۱.

۴۴. اعراف، ۱۵۲.

- «فَارْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ»^{٤٥}
- «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (※) وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ»^{٤٦}
- «إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ»^{٤٧}
- «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ»^{٤٨}
- «...وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ...»^{٤٩}
- «هَاتُتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا»^{٥٠}
- «فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ»^{٥١}
- «لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»^{٥٢}
- «وَقَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ...»^{٥٣}
- «...قَوْمٌ يُؤْنَسُ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ»^{٥٤}
- «لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ»^{٥٥}
- «الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ»^{٥٦}
- «يُبَيِّنُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ»^{٥٧}
- «وَلَا تَمْدَنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرَزَقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ»^{٥٨}
- «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ»^{٥٩}
- «وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ»^{٦٠}
- «قَالُوا شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنْفُسِنَا وَغَرَّبْنَاهُمْ دِينَهُمْ وَالْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ»^{٦١}
- «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا (※) الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»^{٦٢}

^{٤٥}. فصلت، ١٦.

^{٤٦}. اعلیٰ، ١٦ و ١٧.

^{٤٧}. لقمان، ٣٣.

^{٤٨}. فاطر، ٥.

^{٤٩}. نساء، ٩٤.

^{٥٠}. نساء، ١٠٩.

^{٥١}. توبه، ٥٥.

^{٥٢}. يونس، ٦٤.

^{٥٣}. يونس، ٨٨.

^{٥٤}. يونس، ٩٨.

^{٥٥}. رعد، ٣٤.

^{٥٦}. ابراهيم، ٣.

^{٥٧}. ابراهيم، ٣٧.

^{٥٨}. طه، ١٣١.

^{٥٩}. غافر، ٥١.

^{٦٠}. انعام، ٢٩.

^{٦١}. انعام، ١٣٠.

^{٦٢}. كهف، ١٠٣ و ١٠٤.

در برخی از این آیات، علاوه بر قید دنیا، از تعبیر «متاع» نیز استفاده شده است؛ که نشان می دهد حیات دنیوی نمی تواند آرمان نهایی تلقی شود مانند:

- «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ»^{۶۳}
- «وَقَرِّحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ»^{۶۴}
- «أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ»^{۶۵}
- «يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ»^{۶۶}
- «وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ»^{۶۷}
- «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ (*) أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُخْضَرِينَ»^{۶۸}
- «زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْإِنْعَامِ وَالْخَرْتُ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ»^{۶۹}
- «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»^{۷۰}

در برخی دیگر از این آیات، علاوه بر قید دنیا، مقید به «لعب و لهو و زینت تفاخروتکاثر» شده است:

- «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأُمُودِ وَالْأَوْلَادِ...»^{۷۱}
- «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»^{۷۲}
- «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوَ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»^{۷۳}
- «إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجُورَكُمْ وَلَا يَسْأَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ»^{۷۴}
- «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرُ أَمْلًا»^{۷۵}

لعب عملی است که جز در خیال و وهم، حقیقتی ندارد و زندگی دنیا هم همینطور است چون جاه، مال، تقدم، تأخر و ریاست و مروتوسیّت و ... همه امتیازاتی خیالی است که در خارج از ذهن واقعیّتی ندارد مثلاً لباسی که انسان پوشیده یا ماشینی که سوار می شود آنچه در بیرون وجود دارد همان لباس و ماشین است نه مالکیّت انسان بر لباس و ماشین و همینطور است همه ی شئون زندگی.

^{۶۳} آل عمران، ۱۸۵. عین این آیه در سوره حدید آیه ۲۰ نیز آمده است.

^{۶۴} رعد، ۲۶.

^{۶۵} توبه، ۳۸.

^{۶۶} غافر، ۳۹.

^{۶۷} زخرف، ۳۵.

^{۶۸} قصص، ۶۰ و ۶۱.

^{۶۹} آل عمران، ۱۴.

^{۷۰} یونس، ۲۳.

^{۷۱} حدید، ۳۰.

^{۷۲} انعام، ۳۲.

^{۷۳} عنکبوت، ۶۴.

^{۷۴} محمد(ص)، ۳۶.

^{۷۵} کهف، ۴۶.

با توجه به این که اسلام زندگی بشر را تنها در محدوده ی این عالم مادی، محصور نمی داند لذا زندگی روزمره ی بشری، نمی تواند امری آرمانی و ایده آل تلقی شود؛ همانطور که زندگی در رحم مادر نمی توانست ایده آل بشر باشد و از این رو است که قرآن هر جا که حیات را مقید به قید «دنیا» ساخته آن را ناکافی دانسته است.

قرآن در مورد حیات دنیوی به تمثیلات و تشبیهاتی نیز دست زده است که در اینجا به سه مورد اشاره می شود:

۱ - «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ...»^{۷۶}

۲ - «إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أُنْزِلْنَا مِنْ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»^{۷۷}

۳ - «وَأَضْرَبَ لَهُم مَّثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أُنْزِلْنَا مِنْ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا»^{۷۸}

چون آب از آسمان است، حیات نیز نعمت آسمانی است (علّواست). به هم پیچیدن، جامعه راتشکیل دادن است وازهم گسستن،(اعم از آنکه عوامل طبیعی باشد یا دخالت خدا)فروپاشی روابط اجتماعی است. و چه زیبا گفته است:

دنیا، چون حباب است و لکن چه حباب؟

نه بر سر آب؛ بلکه بر روی سراب

آن هم چه سرابی؟ که ببینند به خواب

آن خواب، چه خواب؟ خواب بد مست خراب

ج (در برخی از آیات مقید به «طیبه» و یا قیدهایی قابل قبول دیگر که حاکی از مدح آن است آمده که حیات طبیعی راگذرگاهی برای حیات واقعی قرار داده است وحیات معمولی دردنیا، درحقیقت ماده خام حیات واقعی است که انسان باید آن را به عنوان هدف زندگی کسب کند؛ از جمله:

- «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنشَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^{۷۹}

- «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيِّنَةٍ...»^{۸۰}

- «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأُحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا...»^{۸۱}

- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ...»^{۸۲}

- «إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ»^{۸۳}

^{۷۶}. حدید، ۲۰.

^{۷۷}. یونس، ۲۴.

^{۷۸}. کهف، ۴۵.

^{۷۹}. نحل، ۹۷.

^{۸۰}. انفال، ۴۲.

^{۸۱}. انعام، ۱۲۲.

^{۸۲}. انفال، ۲۴.

^{۸۳}. عنکبوت، ۶۴.

حافظ نیز می گوید:

آدمی در عالم خاکی نمی آید به دست عالمی دیگر بیاید ساخت و ز نو آدمی
و ملای روحی نیز می گوید: از جمادی مردم و نامی شدم.

قرآن و هدف زندگی:

در ابتدا باید سه نکته را گوشزد کرد:

اول این تفاوت جهان بینی ها و انسان شناسی ها که مادی باشد یا الهی، تأثیر مستقیم و غیر قابل انکاری بر ارائه اهداف مختلف و متفاوت از زندگی دارد.

اصحاب زهد و ورع و مرتاضان، سعادت را در تزکیه نفس از راه خوار داشتن تن می شمارند تا جان که به نظر آنها جوهری علوی و جدای از تن است، تصفیه شود و اوج گیرد و به جان جهان یعنی روح کل بیبوند و اتصال به مبدا یا نیروانا سعادت به شمار می آید.

طرفداران کیش لذت و آنهایی که به مکتب «هدونیسم» یا لذت پرستی متعلق اند، پرورش تن و لذات جسمانی، مستی و بی خبری، نظر کردن در روی زیبا و .. را سفارش می کنند؛ این گروه از آن جهت که به جهان بعد از این باور ندارند، زندگی را لحظه ای می بینند که بین دو عدم قرار گرفته و لذا بر این باورند که باید دم را غنیمت شمرده و از فرصت کوتاه عمر طرفی بست.

گروه دیگر سعادت را امر مطلق ذهن و درون ذاتی می شمارند و آن را در آرامش روحی می جویند که در سایه کسب فضیلت و نیکوکاری بدست می آید. سعادت به نظر این عده، یک امر واقعی نیست و جهان، خالی از سعادت حقیقی است؛ لذا بر آنند که از طریق تعادل و موازنه روح و انبساط روح و آرامش، می توان به سعادت رسید.

گروه دیگری نیز هستند که بالذات همه چیز را انکار می کنند و در این امر، روشی نیهلیستی دارند. آنان وعده مذاهب را سخن لغو می شمارند، ریاضت و نیروانا را مهمل می دانند و از لذت های این جهان آرامش نمی یابند. لذا خود کشی در این کیش، عمل بجایی است و پوچی و بیهودگی زندگی، مسلم است.

۲- دوم این که مقاصدی را که یک انسان در فرایند زندگی دنبال می کند، همه یکسان و هم عرض نیستند و در یک رتبه قرار ندارند. برخی از این اهداف مقدماتی بوده و زمینه ساز نیل به هدف های بالاترند و برخی دیگر هدف نهایی به شمار می روند و برخی هدفهای میانه و حد وسطهایی میان هدفهای مقدماتی و نهایی به شمار می روند و به عبارت دیگر، این سه دسته هدف، در طول هم قرار دارند.

۳- سوم این که آیا انسان باید برای خود هدفی را به صورت اعتباری تعریف کرده و بسازد یا از طبیعت الهام بگیرد و در راستای رسالت طبیعت حرکت کند و یا اگر قائل به وجود خدا باشد، باید ببیند هدف خالق چه بوده است؟ که در صورت اول با یک هدف مجعول و در صورت دوم با یک هدف مکشوف (اگر بتوان هدفی در متن طبیعت برایش یافت) و در صورت سوم با یک هدف اصیل و فرا طبیعی که توسط خود خالق تبیین می شود، مواجه می شویم. از میان این سه فرض ما قائل به سومی هستیم و لذا هدف زندگی انسان را هدف آفرینش و هماهنگی با طبیعت مخلوق و آن را به صورت متعین، در هدف بعثت می جوئیم.

شکی نیست که خداوند، حکیم است^{۸۴} و کار بیهوده بر او روا نیست و لذا از اصل آفرینش جهان و از جمله انسان، هدفی داشته است^{۸۵}؛ اما هدفش هرگز سود و منفعت نبوده است؛ چرا که او موجودی نیازمند نیست تا هدفش از انجام فعل، رفع نیاز خود باشد و لذا هدفش، جود و سخا است.^{۸۶} به عبارت دیگر هدف خدا راناباید درفاعل جستجو کرد بلکه آن راباید درفعل جستجو کرد.

اما هدف او از این آفرینش چیست؟

در خصوص آفرینش سایر موجودات باید گفت: ظاهراً هدفش زمینه سازی برای آفرینش انسان بوده است و این مطلب را از آیاتی که عبارت سَخَرَ لَكُمْ و خلق لکم دارند می توان استنباط کرد؛ مانند:

- «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا...»^{۸۷}
- «اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لَتَجْرَى الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (*) وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»^{۸۸}
- «أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...»^{۸۹}

شیخ اجل می گوید:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
سعدی اشاره می کند که هر چیزی در عالم هستی مسئولیتی دارد و این امر منحصر به انسان نیست ولی مسئولیت سایرین این است که در خدمت انسان باشند.

قرآن کریم زندگی حقیقی را حیات طیب معرفی فرموده است که در پرتو ایمان و عمل صالح و بندگی خداوند که همان هدف آفرینش است، به دست می آید:

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^{۹۰}
هر کس از مرد یا زن کار شایسته کند و مؤمن باشد قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای حیات [حقیقی] بخشیم و مسلماً به آنان بهتر از آنچه انجام می‌دادند پاداش خواهیم داد.

حیات طیب که از ایمان و عمل صالح پدید می آید و نتیجه ی آن آرامش ، امنیت ، رفاه، صلح، محبت و بدون کینه و ... است که همان خصوصیات بهشت و قابل تعمیم به دار دنیا است، به علت پیوندی است که با خداوند متعال برقرار می شود و چنانچه موجودی با پروردگار پیوند داشته باشد، رنگ خدائی می گیرد و چون خدا می شود یعنی در اثر تقرب به خدا از علم و قدرت و جاودانگی خدا به او سرایت می کند.

قرآن هدف از زندگی را با کلماتی نظیر «فوز»، «فلاح» و «سعادت» پیوند زده است؛ آنجا که می فرماید: «مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا»^{۹۱} هر کس از خداوند و رسولش، فرمانبرداری کند، حقیقتاً به کامیابی بزرگی دست یافته است.

^{۸۴}. آیات بسیاری بر این معنی دلالت دارند از جمله: نمل، ۹ / عنکبوت، ۲۶ / روم، ۲۷ / احزاب، ۱.

^{۸۵}. ر. ک. تغابن، ۳ / ص، ۲۷ / مومنون، ۱۱۶ / آل عمران، ۱۹۱ / انبیاء ۱۶ / دخان، ۳۸.

^{۸۶}. ر. ک. ابراهیم، ۸ / حج، ۶۴.

^{۸۷}. بقره، ۲۹.

^{۸۸}. جاثیه، ۱۱ و ۱۲.

^{۸۹}. لقمان، ۲۰.

^{۹۰}. نحل، ۹۷.

«أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^{۹۲} مومنان واقعی برخوردار از هدایتی از سوی خداوندگارشان هستند و آنان رستگارانند.

«وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَبِالْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ...»^{۹۳} اما کسانی که خوشبخت شدند، تا آسمانها و زمین برقرار است جاودانه در بهشت خواهند بود...

اما این که مصداق و مورد این هدف و کمال چیست؟ باید گفت: قرآن برای زندگی انسان اهدافی را بیان فرموده است. این اهداف هر چند با تعبیر گوناگون آمده است؛ ولی همه ی آن ها در یک هدف اصلی قابل جمع است و آن رسیدن به حدّ اعلاّی کمال که همان تقربّ به خداوند که کمال مطلق است.

از قرب الهی گاهی به «عندالله» بودن تعبیر شده است؛ آنجا که می فرماید: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»^{۹۴} آنان را که در راه خدا کشته شده اند، مرده نپندارید؛ آنان زنده اند و در پیشگاه خداوند، روزی داده می شوند.

و در جای دیگر تعبیر به «عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ» آمده است؛ بآنجا که می فرماید: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ (*) فِي مَعْدِنِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ»^{۹۵} در جایگاهی که همه ی نعمتهای آن، حقیقی است؛ در حضور خداوند که فرمانروائی مقتدر است.

اما این که قرب الهی چیست؟ انسان دارای دو بعد و دو جنبه ی نظری و عملی است که استکمال این دو، هدف زندگی وی را تشکیل می دهد.

مراد از جنبه ی نظری، بعد شناختی و معرفتی انسان است، هر معرفت جدیدی به نسبت نوع و اهمیت آن، رشد و کمال جدیدی را در نفس آدمی ایجاد می کند. میزان این تکامل معرفتی، رابطه ی مستقیم با رتبه وجودی معلوم و موضوع آگاهی دارد. انسانی که محدوده شناخت ها و معرفت های او در حد محسوسات و صورتهای خیالی باقی می ماند، به لحاظ استکمال علمی، در حد تجرد مثالی، متوقف می شود و انسانی که به درک امور عقلانی، موفق گردد، به تجرد عقلانی می رسد. به همین ترتیب آن دسته از انسانهایی که به درک حضوری و شهودی اسما و صفات حق تعالی نائل می شوند، مراتب و درجات استکمال نظری بالاتری را بدست می آورند.

مراد از جنبه عملی روح و استکمال عملی انسان آن است که نفس آدمی در سایه ی رفتارهای خاص، تحولات و فعلیت های نوینی می یابد. مقصود از عمل اختصاصاً رفتارهای خارجی و فیزیکی نیست؛ بلکه اعمال باطنی و درونی آدمی را نیز شامل می شود، اموری نظیر نیت، اخلاص، خشوع و خضوع باطنی و ...

در آیات قرآن از غایت بعد نظری انسان که علم به توحید الهی و علم به اسما حسنای پروردگار است، به «لقاء الله» یاد شده است. در قرآن آمده است: «ای انسان! حقاً که تو به سوی پروردگار خود به سختی در تلاشی و او را ملاقات خواهی کرد.»^{۹۶}

^{۹۱}. احزاب، ۷۱.

^{۹۲}. بقره، ۵.

^{۹۳}. هود، ۱۰۸.

^{۹۴}. آل عمران، ۱۶۹.

^{۹۵}. قمر، ۴۵ و ۵۵.

^{۹۶}. انشقاق، ۶.

این شناخت و معرفت، به هیچ رو معرفت حصولی و مفهومی نیست؛ زیرا معرفت حصولی نسبت به خداوند، معرفتی ناقص و محدود است و نمی توان آن را کمال نهایی جنبه نظری انسان قلمداد کرد. هدف نهایی بعد عملی انسان رسیدن به مقام عبودیت است که قرآن می فرماید: «جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا پرستند.»^{۹۷}

معبودیت پروردگار از مراحل اولیه که همان خشوع و خضوع ظاهری است، شروع می شود و به مراتب نهایی که اوج اخلاص و تقرب است، منتهی می شود. ثمره رسیدن به اوج اخلاص و تقرب، رسیدن به مقام ولایت کلیه الهی است که در این مقام، همه ی امور انسان از نیت و افکار گرفته تا افعال خارجی، الهی می شود و در هیچ کدام، انانیت و نفس پرستی راهی ندارد و انسان خدا گونه و متخلق به اخلاق الهی می گردد. جامع میان کمال نظری و عملی انسان در فرهنگ قرآنی «قرب الهی» نامیده می شود. تعبیر مختلفی که از این حقیقت شده است، که عبارتند از:

- ۱ - آزمایش و امتحان انسان تا معلوم شود که چه کسی نیکوکار است:
 - «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ»^{۹۸}
 - «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا...»^{۹۹}
 - «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»^{۱۰۰}
 - ۲ - شناخت خداوند: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا»^{۱۰۱}
 - ۳ - وصول به رحمت پروردگار: «إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ...»^{۱۰۲}
 - ۴ - عبادت و پرستش پروردگار: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^{۱۰۳}
- و لذا یکی از اهداف بعثت انبیاء را عبادت خدا و اجتناب از اطاعت طاغوت معرفی کرده است: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ...»^{۱۰۴}
- مقصود از عبادت، صرفاً رکوع وسجود وگفتن از کارمحدود ومخصوص نیست ؛ بلکه هرکاری را که با توجه به خدا انجام دهیم، در حقیقت عبادت کرده ایم وعبادت مصطلح، صرفاً برای تنبّه انسان است تا لحظاتی خود را رو در روی خدا ببیند وروان را صیقل دهدتادر بقیّه اوقات اعمالش رنگ خدایی بگیرد درقرآن آمده است: عبادت خدا، همان راه راست است^{۱۰۵} وقرار گرفتن درراه راست موجب دریافت نعمت می شود^{۱۰۶} ودریافت شدگان نعمت، به ترتیب انبیاء، شهدا، صدیقین وصالحین هستند .

^{۹۷}. ذاریات، ۵۶.

^{۹۸}. ملک، ۲.

^{۹۹}. هود، ۷.

^{۱۰۰}. کهف، ۷.

^{۱۰۱}. طلاق، ۱۲.

^{۱۰۲}. هود، ۱۱۹.

^{۱۰۳}. ذاریات، ۵۶.

^{۱۰۴}. نحل، ۳۶.

^{۱۰۵}. وان اعدونی هذا صراط مستقیم (یس، ۶۱)

^{۱۰۶}. حمد، ۵و۶

شاید بتوان گفت دقیق ترین معنی عبادت همانند شدن در گفتار و عمل است و عبد را عبد گویند چون مولای او مقتدای اوست و وی می خواهد همچون او شود. و به خاطر همین است که بت پرستی ممنوع شده چه بت شیء و چه بت شخص و اطاعت از انبیاء و اولیاء و صلحاء واجب گردیده؛ چرا که در یکی، رشد است و در دیگری، انجماد. بت شیء، چیزی ندارد که به انسان بدهد و بت های انسانی و طاغوت نیز خیلی ضعیف و ناقص است و ثانیاً نمی تواند میل به بی نهایت انسان را ارضاء کند. در اینجا گفتنی است از آنجایی که موحد همه چیزش توحیدی است این اهداف هم که در قرآن بیان شده، همگی به یک هدف واحد برمی گردد و آن، توجه به خدا و آرامش یافتن به ذکر خدا و قرار گرفتن در نزد خدا است، البته مراتب انسانها نیز فرق می کند ممکن است هدفی برای کسی، هدف و برای کس دیگری وسیله باشد. زیرا هر مرتبه ای از اهداف پس از وصول به آن، مانند وسیله ای برای وصول به مراتب عالی تر است. مثل عدالت، بهشت، حکمت و زیبایی و محبت که؟ وجود آنها در اسلام برای بعضی آنقدر جذابیت دارد که هدف قرار می دهند اما برخی آنها را هدف متوسط دانسته و هدف نهایی راضایت الهی می دانند (ورضوان الله اکبر)

استاد شهید مطهری در کتاب هدف زندگی به نکته ظریفی در خصوص عبادت که همات توحید عملی است، اشاره می کند. ایشان می فرماید:

«مکتب علاوه بر منطق و فلسفه، نیازمند ایمان است که بتواند انسان را با آرمان سازی و ایجاد عشق و محبت، به حرکت در آورد و توحید در پرستش، هم هدف را روشن می کند، هم غیر متناهی و هم همیشه تازه و باطراوت؛ در حالی که برای دیگران، آخرین هدف روشن نیست و به مانند کسی که چراغی گرفته و تا حدی که می بیند می رود تا در آینده بیشتر ببیند و برود، عمل می کنند.»^{۱۰۷}

البته انسان با عبادت، خدا نمی شود چرا که مظهر اسماء و صفات، هرگز ذات نمی گردد؛ ولی چون خدا می شود یعنی مظهر اسماء و صفات می گردد و به علم و قدرت و حکمت الهی مزین می گردد و خلیفه ی خدا در زمین می شود.

پس ما چه بخواهیم و چه نخواهیم و چه بدانیم و چه ندانیم رو به سوی خدا در حرکت هستیم و این همان هدف زندگی است که در ماورای این زندگی مادی وجود دارد. اما ارزش در این است که انسان به اختیار خود به مبدء و معاد ایمان بیاورد و به انجام اعمال صالح بپردازد که نجات در گرو آن دو است:

قرآن در این زمینه آیات زیادی دارد که به برخی از آنها اشاره می شود:

۱ - «رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا»^{۱۰۸}

۲ - «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (*) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...»^{۱۰۹}

در قرآن اگر چهار آیه را در کنار هم بگذاریم معلوم می شود که هدف نهائی انسان رسیدن به فلاح و رستگاری است:

۱ - هستی، برای بشر: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا...»^{۱۱۰}

^{۱۰۷}. هدف زندگی، ص با تصرف و تلخیص.

^{۱۰۸}. طلاق، ۱۰ و ۱۱.

^{۱۰۹}. عصر، ۲ و ۳.

۲ - بشر، برای عبادت: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^{۱۱۱}

۳ - عبادت، برای تقوی: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^{۱۱۲}

۴ - تقوی، برای فلاح و رستگاری که بلندترین قله ی سعادت است: «...وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^{۱۱۳}
اما هدف بعثت و رسالت چیست؟

در قرآن کریم هدف بعثت نیز همان هدف خلقت است؛ هر چند تعابیر گوناگونی از آن شده است و این تعابیر همه نشانه ی رنگ خدائی گرفتن و تقرب به خدا و وصول به رحمت اوست که در این زمینه به چند آیه اشاره می شود:

۱ - «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَمُبَشِّراً وَنَذِيراً (*) وَذَاعِياً إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ وَسِرَاجاً مُنِيراً»^{۱۱۴}

۲ - «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...»^{۱۱۵}

۳ - «قُلْ إِن صُلُوتِي وَمَنْعِي وَنُفْسِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^{۱۱۶}

در خصوص تعدد این اهداف باید دانست که اینها در ارتباط با هدف اصیل که همان عبادت و تقرب به خداست یا هدف تبعی است و یا نسبت به افراد مختلف فرق می کند و هر کس در سطحی که هست به این اهداف نگاه می کند و برخی را وسیله و برخی دیگر را هدف و یا برخی را هدف قریب و برخی را متوسط و برخی دیگر را هدف بعید و غایت الغایات می داند و یا همه را اصیل در عرض هم می بیند که ما فعلاً در صدد بیان تفاوت و توجیهات اینان نیستیم؛ اما باید توجه داشت که اولاً از مطلق گرایی اهداف تبعی و غیر اصیل و قریب پرهیزیم و ثانیاً اسلام که عبادت و تقرب به خدا را هدف اصیل و مطلق قرار داده، و تمام هستی انسان را از آن خدا معرفی کرده از سایر اهداف قابل قبول و مثبت زندگی غافل نمانده است؛ مثل آرامش، بهره مندی از نعمات دنیا، بهره مندی از نعمات بهشتی، حکمت، عدالت، تزکیه نفس و که در آیات فراوانی بدان اشاره شده است.

اهداف دیگران و جامعیت اسلام

دیگران اهداف متنوعی را مد نظر خود قرار داده اند اما اسلام، ضمن قبول آن ها، به تک تک آن ها تبصره می زند تا از معقولیت و احکام بیشتری برخوردار گردد؛ که در اینجا به چند مورد از آن اشاره می شود:

۱ - قدرت:

اسلام فرمان می دهد هر چه در توان دارید آماده سازید؛ اما تذکر می دهد که قدرت، وقتی خوب است که موجب افزایش محبوبیت گردد، نه آن قدرتی که انسان را مبعوض سایرین نماید؛ همانطور که خداوند تبارک و تعالی در مورد خود فرموده است: إِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ.

۲ - ثروت

^{۱۱۰}. بقره، ۳۹.

^{۱۱۱}. ذاریات، ۵۶.

^{۱۱۲}. بقره، ۲۰.

^{۱۱۳}. بقره، ۱۸۹.

^{۱۱۴}. احزاب، ۴۵ و ۴۶.

^{۱۱۵}. حدید، ۲۵.

^{۱۱۶}. انعام، ۱۶۴.

از نظر اسلام مال و ثروت انسان هر چه بیشتر باشد، بهتر است، مشروط بر این که اولاً از حلال باشد و ثانیاً به داشته هایش دلبسته نباشد؛ چرا که در آن صورت اگر از دست بدهد، دچار غصه می شود و اگر به دست بیاورد دچار طغیان می گردد و در مرگ نیز جان دادن و جدائی از داشته ها، سخت می گردد و در طول زندگی نیز دشمنان می توانند با دادن دنیا، وی را تطمیع یا با گرفتن دنیا، وی را تهدید کنند و در نتیجه انسان به ذلت و خواری کشیده می شود.

۳ - لذت

اسلام نیز با لذت مشکلی ندارد و مومنین خسته با خواب و تشنه با آب و نیاز جنسی با ازدواج و حس کنجکاوی با علم و ... ارضا شده و لذت می برند؛ اما دریچه های جدیدی برای لذت باز می کند؛ از جمله ۱ - لذت پوشاندن لباس به دیگران و خوراندن خوراک به دیگران که میدان وسیعی دارد و به مانند لذت نوع اول، محدود نیست. ۲ - لذت عبادت و پرستش و جلب خشنودی معشوق و موارد دیگر که بحث از آن ها به طول می انجامد.

نتیجه گیری:

بنابر این بر اساس آیات قرآن، امور زیر روشن می شود:

الف: هدف برین زندگی، خارج از چند روزه ی زندگی این دنیا قرار دارد و در سرانجام آن است نه در متن آن.

ب: هدف زندگی، رسیدن و بازگشت به حقیقت اصلی، یعنی خداوند متعال است.

ج: خداوند، چگونگی و کیفیت رسیدن به این هدف را به وسیله پیامبران الهی برای ما روشن ساخته است. او در کنار عقل که حجت درونی است و در راه رسیدن به هدف زندگی، ما را به کلیاتی رهنمون می کند، انبیا و کتاب های آسمانی را به منظور راهنمایی و معرفی جزئیات این راه، فرستاده است.

د: ایمان و عمل صالح دو رکن اصلی و مهم، برای نیل به هدف حقیقی زندگی می باشد.

و: از یک سو، نباید عظمت هدف، ما را از رسیدن به آن مأیوس کند (خود کم بینی) و از سوی دیگر، نباید با مختصر علم و فعالیت، خیال کنیم به مقصد رسیده ایم (خود بزرگ بینی) در حالی که پیامبر نیز به کمالات بیشتری نیازمند است.^{۱۱۷}

از همه این مطالب روشن می شود که هدف زندگی برای دانشجو، کارگر، کارمند، پزشک، عارف، هنرمند، معلم، زن و مرد و در یک کلمه انسان، یکسان است و البته هر کس به اندازه ایمان و عمل صالح خود می تواند به هدف حقیقی زندگی دست یابد.

با این نگاه به هدف زندگی، تلاش در جهت ایمان و عمل صالح، هر چند سخت، ولی بسیار لذت بخش است. رو به سوی خدا آوردن، بسیار آرام بخش و آمیخته با انس و لطف است و نرسیدن به این وصال، بسیار جانسوز است.

نکته ی قابل توجه در اینجا این است که در قرآن «الفکر» و «العقل» نیامده؛ بلکه «یتفکرون» و «تعقلون» آمده تا برساند که مهم، داشتن نعمت نیست؛ بلکه به کار بستن آن است.

^{۱۱۷} ر، ک، حاقه، ۴۴ و ۴۵ / اسراء ۷۳ تا ۷۵ / طه، ۱۱۴.

امید آن که همه ی انسانهای حقیقت جو در شناخت هدف زندگی و رسیدن به آن موفق باشند و از الطاف الهی در این زمینه بهره مند شوند و با اعتماد به نفس و اتکال به نیروی لایزال الهی فرصتهای از دست رفته ی زندگی را جبران کنند و بدانند که شروع یک کار، همیشه سخت است؛ اما همین که انسان قدم اول را برداشت، گویا به پایان خط رسیده است.

تبریز - عباس عباس زاده

بهار ۱۳۹۶

منابع و مأخذ علاوه بر قرآن کریم:

- مطهری، مرتضی، هدف زندگی، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه ی مدرسین.
- جعفری، محمد تقی، فلسفه و هدف زندگی، چ دوم، نشر قدیانی، تهران، ۱۳۸۰.
- جعفری، محمد تقی، زندگی ایده آل و ایده آل زندگی،
- طباطبائی، محمد حسین، انسان از آغاز تا انجام، ترجمه ی صادق لاریجانی، انتشارات الزهراء، تهران.
- قربانی، زین العابدین، فلسفه و هدف زندگی،
- مجله ی نقد و نظر، سال ۸، شماره ی ۱ و ۲، ۸۲.
- ، سال ۸، شماره ی ۳ و ۴، ۸۲.
- معنای زندگی، استیس وت و دیگران، ترجمه ی اعظم پویا، نشر ادیان، ۱۳۸۵.
- علامه مجلسی، بحارالانوار
-